

مقدمه ای بر "کشف‌الاسرار"

مهیار فرآورده

www.faravarde.biz

22 اردیبهشت ۱۳۸۹

۱۹ می ۲۰۱۱

"کشف‌الاسرار" کتابی است منصوب به آیت‌الله خمینی که تاریخ انتشار ندارد ولی باید در اواسط و یا اواخر دهه ۱۳۲۰ و پس از حکومت رضاشاه تألیف شده باشد. این کتاب پاسخی است بر جزوه‌ای از علی‌اکبر حکمی‌زاده با عنوان "اسرار هزارساله" که در نقد عقاید شیعه امامیه خطاب به فقیهان نوشته شده و در سال ۱۳۲۲ در هفته‌نامه پرچم به چاپ رسیده بود.

حمله آیت‌الله در کشف‌الاسرار تنها متوجه روشنفکران آن زمان مانند علی‌اکبر حکمی‌زاده و احمد کسروی که کتاب "شیعیگری" را در سال ۱۳۲۳ نگاشت و ایراداتی بر کیش شیعی وارد نمود نیست، بلکه همچنین به وهابیت است که واسطه کردن شخص و پندگان خدا - از جمله روحانیون - را کفر به خدا و شرک مطلق می‌دانند. و خمینی در این کتاب همه آنها را "بی‌خردان"، "وحشی‌های نجد" و "شترچران‌های ریاض" می‌خواند.

از همان اوائل کتاب دستمایه فکری و توشه نظری آقای خمینی از آنچه به نام جمهوری اسلامی در نظر دارد به خوبی آشکار می‌شود و آنچه ترسیم می‌کند همین نظامی است امروز در ایران پیاده شده، و اگر او در زمان حیات خویش قصوری در قضاوت از او سر زد، مرگ بیش از آن به او اجازه نداد.

اگر کشف‌الاسرار در زمان انقلاب در دسترس بود و مردم آنرا می‌خواندند، بی‌تردید آن‌گونه محو کاربزمای آیت‌الله نمی‌شدند و معلوم نیست امروز به‌چه دلیل "مرکز نشر آثار امام" حاضر نیست این کتاب را تجدید چاپ کند!

کشف‌الاسرار جدا از ادبیات ناسزاگویی به منتقدین، از نیمه دوم که موضوع امامت به میان می‌آید، مانیفست خمینی شروع می‌شود و می‌بینیم چگونه فقها با زمینه‌چینی و شوراندن مردم علیه حکومت وقت، برای برپا کردن بساط حکمرانی خویش در جامعه بدر می‌پاشیدند.

آیه‌الله در کتاب خود کوشش نموده تا برخی ایرادهایی را که به‌مذهب شیعه گرفته شده پاسخ داده و وجود روحانیت را برای اشاعه دین و تفسیر آداب و سنن آن لازم و واجب جلوه دهد، به‌طوریکه می‌نویسد: «یکسره دل از روحانیت بریدن و با اسباب طبیعی سروکار داشتن و مردم را از معنویات منصرف کردن خیانت بنوع انسانی[!] و کمک کاری به جهالت و مرگ است[!]»

مشخص نیست به‌چه دلیل اکثر شماره‌های آیه‌های قرآن در کشف‌الاسرار به غلط آمده است. این‌گونه اشتباه‌ها یک بار و دو بار پیش نیامده تا آنرا اشتباه چاپی فرض کنیم، بلکه شماره اغلب آیه‌ها غلط درج شده که هر جا در متن به آن برسیم، شماره صحیح آیه را در [قلاب] قید می‌کنم. حداقل کاری که نویسنده کتاب می‌توانست برای جلوگیری از این اشتباهات بکند، تطبیق دادن حافظه خود با قرآن بود.

استفاده ابزاری از واژه‌های "عقل" و "خرد"

نخستین و شگفت‌انگیزترین نکته‌ای که جابه‌جا در کشف‌الاسرار نظر خواننده را جلب می‌کند، به‌کار گرفتن واژه‌های "عقل" و "خرد" و کمک‌خواستن از آن دو عنصر برای داوری در مسائل است. معناهایی که با احکام مذهبی جور در نمی‌آیند. زیرا در مذهب دستوراتی دیکته شده که نمی‌شود آنها را با خرد تطبیق داد و در موردشان استدلال نمود. بارزترین آنها شلاق زدن، قطع کردن دست دزد و حکم سنگسار است که نمی‌توان با هیچ خردی آن اعمال را معقول به‌شمار آورد.

در جریان انقلاب بهمن ۵۷ و پس از آن، "خرد" و "عقل" در بین نادر واژگانی بودند که آقای خمینی به کار می‌برد و ایشان در مورد موضوعی یک‌بار حتی گفت: اگر ۲۵ میلیون بگویند آری، من می‌گویم نه! که چنین سحنی را نمی‌شود پایه خردمندانه‌ای برایش یافت. اضافه بر همه این‌ها، اعدام ۴۳۸ نفر که

بلافاصله پس از انقلاب در مدت کمتر از یک ماه صورت گرفت، بر اساس تعصبات مذهبی و بدون محاکمه عادلانه انجام شد، نه از روی تأمل، اندیشه و تعقل.

با مقایسه متن کتاب و متن سخنرانی‌های آقای خمینی می‌توان حدس زد بخش‌هایی از کشف‌الاسرار احتمالاً توسط فردی دیگری که او نیز خیلی مهارت آنچنانی در ادبیات فارسی نداشته و برایش شده باشد. با اینحال ویرایش کننده با نقطه و سایر علامات نوشتاری بیگانه بوده و در سراسر ۲۴۰ صفحه کتاب به ندرت جایی این علامت‌ها دیده می‌شوند و من هر جا که از متن کتاب نقل کنم، برای روان‌تر خوانده شدن، علامات را در [قلاب] جای می‌دهم.

مقوله تقلید؛ دعوی اصلی با روشنفکران

آقای خمینی در ده صفحه مقدمه‌ای که پیش از گفتار اول نوشته، از جمله شرحی در زمینه بوجود آمدن وهابیت آورده و اینگونه آن بخش را پایان می‌برد: «اینها بادعای خود متنورالفکرند و میخواهند از زیر بار تقلید بیرون روند و چنین پنداشتند که از زیر بار تقلید بیرون رفتن[،] از فرمان قرآن و اسلام سرپیچیدن و بزرگان دین ناسزا گفتن است[،] غافل از آنکه ما میدانیم که اینها از وحشیهای نجد و شترچرانهای ریاض که از رسواترین ملل جهان و از وحشی ترین عائله بشری هستند پیروی و تقلید کردند و از زیر خراجات شاه و خدا گریخته بارکش غول بیابان نجد شدند!»

بنده به‌عنوان خواننده کشف‌الاسرار از خود می‌پرسم آیا این لقب‌هایی که نویسنده کتاب به منتقدین داده؛ اولن ناسزا نیست؟ و اگر هست آیا خرد حکم می‌ند که انسان در مقابل ناسزاگویی منتقد افکارش به ناسزاگویی روی برد؟ نتیجه دیگری هم از سخن بالا به‌دست می‌آید و آن اینکه آقای خمینی افرادی را که از زیر خراج شاهان گریخته بودند، از "وحشی ترین عائله بشری" می‌دانسته که همگی "بارکش غول بیابان نجد" شدند!

مشکل آقای خمینی این بود که روشنفکران می‌خواستند جامعه را از تمسک به فقها بی‌نیاز کنند. بنابراین او موقعیت خود و طبقه خویش را در خطر می‌دید. زیرا در آن صورت شغل مرجع‌تقلید که دستمزدش از محل خمس و ذکات و سهم امام که مردم می‌پردازند تأمین می‌شود از میان می‌رفت و آقایان باید برای گذران زندگی کار دیگری می‌کردند!

آنطور که آقای خمینی در کتابش آورده؛ روحانیت برای اجرای "حدود اسلامی"، یعنی "بریدن دست دزد" و "گردن زدن فتنه انگیزان" و "دوری جستن از اجانب و کفار" لازم و مطابق با اصول اسلامی است تا فقها مراقب باشند که نکند مردم "در لباس و خوراک و مرکوب" از اجانب تقلید کنند، زیرا "شباهت به بیگانه‌گان فعلی حرام است"!

ایران را تنها عده معدودی از لشگریان اسلام تسخیر کردند!

«نظامیان اسلام شصت نفرشان بشصت‌هزار لشگر رومی حمله کرد و آنها را در هم شکستند و چند هزار آنها هفتصد هزار رومی را از پا در آوردند و عده معدودی ایرانرا مسخر نمودند»

این‌ها سخنانی نیستند که بشود با هیچ خردی سنجید. زیرا نه تنها شصت نفر، هر چه‌چقدر هم که آموزده و جنگجو بوده باشند، هرگز ممکن نبود بتوانند شصت هزار لشگر رزمنده رومی را در هم شکنند، بلکه جنگ‌ها و بزرگی قشون اسلام در تاریخ منعکس شده و قلب کردن تاریخ تنها به‌هدف خوار جلوه دادن ملت‌های بزرگ در مقابل اسلام آنروز است.

او در کتاب مورد بحث همچنین ایران را چنان ذلیل معرفی می‌کند که "عده معدودی" توانستند آن سرزمین پهناور را تسخیر کنند! آن‌کس که تاریخ خوانده باشد می‌داند بخش بزرگی از سپاهیان اسلام را با وعده و وعید تاراج مال و حلال بودن خون ملت‌ها و به‌بردگی گرفتن زنان و کودکان آنها به جنگ تشویق می‌کردند.

نویسنده کشف‌الاسرار از یک چیز غافل مانده، و آن اینکه حمله کننده‌گان به ایران آنروز، از همان "وحشی‌های نجد" و "شترچران‌های ریاض" بودند که آقای خمینی آنها را به ناسزاگویی گرفته! تازه اگر آنها نیم قرن پیش شترچران بودند پس خواننده باید خود حساب کند ۱۳ قرن پیش چه نوع مردمی بودند که به ایران یورش بردند!

دغدغه آقای خمینی خود دین نیست، بلکه طبقه "روحانیت" است. طبقه‌ای که هرگز در تولید ثروت ملی شرکت نداشته و همیشه از راه بخشش‌های مردم زیسته است، اما معلوم نیست به‌کدام دلیلی که بشود با خرد سنجید، حقوق "ویژه" برای خود قائل بوده است.

روح‌الله خمینی در بخش "عوام فریب کیست؟" می‌نویسد: «شما اول دم از دین می‌زنید و برای اسلام دلسوزی می‌کنید و سنگ قرآن را بسینه می‌زنید و خود را در ردیف دینداران و هواخواهان قرآن قرار می‌دهید و در چند صفحه بعد با کمال جرئت و جسارت می‌گوئید قانون هزار سال پیش درد امروز را دوا نمیکند برای آنکه قانون ثبت و گمرک را ندارد[.]. ما پس از این خواهیم روشن کرد که خدای محمد(ص) که قانونگذار است تکلیف گمرک و ثبت و هر جزئی از جزئیات احتیاج بشر را برای همه دوره‌ها معین کرده[!] شما چه میدانید قانون اسلام چیست...»

این گونه کوشش‌های نویسنده کشف‌الاسرار از آن رو بود که عده‌ای در جامعه برخاستند تا دین را با زندگی روز تطبیق دهند. همین علی‌اکبر حکمی‌زاده که مورد بی‌مهری آیت‌الله قرار گرفته، فرزند یکی از روحانیون قم بود و خود نیز زمانی لباس طلبگی پوشید و تحصیلات قدیم را بپایان رسانید. او در ۱۳۱۲ در قم ماهنامه‌ای به نام "همایون" انتشار داد و از مسائل دینی با زبان تازه‌ای نوشت و در طول آن یک سال که منتشر می‌شد، مقاله‌ای هم از کسروی بچاپ رساند.^۱

احمد کسروی نیز ابتدا در قم تحصیل کرده و به کسوت روحانیون شیعه درآمد بود ولی بعدها به تهران نقل مکان نمود، عبا و عمامه را از بر در آورد و به اسنخدام دادگستری درآمد.

در حالیکه حکومت وقت آن زمان و حتی خود شاه سعی داشتند با حرف شنوایی مقطعی از آیت‌الله‌های میانه‌رو مانند شریعتمداری و لواسانی، بخش مذهبی جامعه را راضی نگاه دارند، آقای خمینی و همفکرانش تلاش می‌کردند دولت‌ها را نامشروع جلوه دهند. کار کردن برای آن‌ها را گناه و پولش را حرام اعلام کردند تا دولت مرکزی را تضعیف نموده و مقدمات حکومت شریعت را فراهم آوردند.

وایسگرایان مذهبی در ایران پیش از انقلاب، گویی مال دولت را ثروت همه‌گان به حساب نمی‌آوردند و نه تنها برای حفظ آن تلاشی نمی‌کردند، بلکه مخالفت با دولت را تبلیغ می‌نمودند و از خرابکاری در ادارات اگر پشتیبانی نمی‌کردند، اما قلبین خوشحال می‌شدند. این تبلیغات در سطح جامعه به ناراضی‌ها دامن می‌زد و به گونه‌های مختلف اثرات خود را می‌بخشیدند: در شکل پاره کردن روکش صندلی اتوبوس‌ها با چاقو یا شیئی تیز، آسیب رساندن به تلفن‌های عمومی و یا حتی خالی‌کردن جاسیگاری ماشین را در وسط خیابان!

مردم "قوه اجرائیه" و "ابزار مقاصد" روحانیت

آقای خمینی در بخش کوتاهی زیر عنوان "چرا رضاخان با علماء بد بود؟" نادانسته واقعیتی را بازگو کرده است. او "رضاخان" را دشمن علما می‌دانست و می‌نویسد که ملاها «از اصفهان و تبریز و مشهد نهضت کردند، ولی سستی مردم که قوه اجراء مقاصد مدبرانه علماء هستند اقدامات آنها را عقیم کرد!»

آقای خمینی مردم را "قوه اجرائیه" و "ابزار مقاصد" روحانیت می‌پنداشت و از این سخن او به‌درستی معلوم می‌شود که مردم از نهضت روحانیت پشتیبانی نکردند و تلاش آن‌ها در آن زمان عقیم ماند، اما ایشان پیوسته در صدد بودند تا با ایجاد آشوب، مردم را به شورش در مقابل دولت مرکزی وادارند. چنانکه آقای خمینی خود تصریح می‌کند: «ملاها از همان روزهای اول[.]. تصدی رضاخان را بر خلاف مصالح کشور تشخیص دادند و تا توانستند عمومی و وقتی نشد مخفیانه و خصوصی فسادهای خانمانسوز او را به مردم گوشزد کردند».

اینکه رضاشاه چقدر برای ایران خوب یا بد بود بحث دیگری است، اما تا آنجا که به این به‌گفتار مربوط می‌شود؛ با وجود عدم تمایل مردم از پشتیبانی نهضت ملاها که از سه سوی اصفهان، تبریز و مشهد پا گرفت، باز روحانیت دست از مخالفت با حکومت مرکزی برنداشتند و "تا توانستند" به‌شکل عمومی و یا "مخفیانه"، به تحریک مردم در مقابل دولت ادامه دادند.

^۱ - نقل از اسرار هزار ساله

اگر نهضت آقای خمینی به میوه نشستته بود و در ۳۲ سال حکومت ملایان - لقبی که خمینی خود استفاده کرده - این روزگار بر کشور و چنین جنایاتی بر مردم نرفته بود، ممکن بود برخی متوهم شوند که واپسگرایان مذهبی واقع به دنبال براندازی "فسادهای خانمانسوز" از جامعه بوده‌اند نه در پی تحکیم پایه‌های قدرت خویش. اما اکنون که فساد در رگ و ریشه حکومت ولایت‌فقیه تا بن رخنه کرده، دچار کدام توهم می‌خواهیم بشویم.

خمینی مخالف روزنامه!

نویسنده کشف‌الاسرار گله‌مند است که او "فسادهای خانمانسوز" را گوشزد می‌نمود «ولی روزنامه‌های آنروز ننگ ایران بودند» و ملاحظا «را از نظر مردم ساقط کرد[ند] تا آنجا که [مردم] آنها را سوار اتومبیل نمی‌کردند و هر عیبی اتومبیل می‌کرد از قدم آخوند می‌دانستند...»

آقای خمینی از همان زمان‌ها با روزنامه مخالف بود و روزنامه‌ها را ننگ ایران می‌شمرد! زیرا روزنامه نگاران، یعنی قشر روشنفکر جامعه، به نیت سیاهی که ارتجاع در پس چهره داشت واقف بودند، به آن‌ها میدان نمی‌دادند و مردم را از مقاصد شوم آن‌ها آگاه می‌کردند.

خمینی: «مردم ملاها را قابل آدم حساب نمی‌کردند!»

وقتی آقای خمینی خود چنین اعترافی می‌کند، برای نسل امروز روشن می‌شود مردم چگونه به ملاها نگاه می‌کردند و در مورد این گروه از مردم چگونه می‌اندیشیدند. و شاید همین عقده، آن‌ها را واداشت تا از مردم انتقام بگیرند! شخص متدینی را می‌شناختم که مذهبی سفت و سخت بود و از آقای خمینی هم تقلید می‌کرد، اما با ملاجماعت میانه‌ای نداشت و آنها را سودجو می‌دانست.

نویسنده کشف‌الاسرار پس از این مظلوم‌نمایی که "مردم ملاها را قابل آدم حساب نمی‌کردند"، در صفحه دهم به اصل مطلب می‌پردازد و ایرادهایی را که پیوسته به شیعی‌گری گرفته شده و حکمی‌زاده نیز در اسرار هزار ساله قید کرده، به این ترتیب تنظیم می‌کند:

- ۱- حاجت خواستن از پیغمبر و امام شرکست یا نه.
- ۲- شفا خواستن از تربت شرکست یا نه.
- ۳- سجده کردن به تربت شرکست یا نه.
- ۴- ساختن گنبد و بارگاه شرکست یا نه.
- ۵- اگر اینها شرک نیست پس شرکی که اینهمه اسلام و قرآن با آن جنگیده چیست؟

و سپس خود یک پرسش دیگر به این سوال‌ها اضافه می‌کند؛ «ما یک سوال دیگر بر اینها می‌افزایم و آن اینست آیا احترام و تعظیم از قبور شرکست یا نه.»

مقایسه طلب شفا از غسل و خاک

خمینی پس از شرح انواع شرک در هشت صفحه در مرام "زروانیه" و "زرتشتیه" و مذاهب ثنویه و مزدک و "اصحاب هیاکل" - بت پرست‌ها - و عقاید "نصاری" و دیگر دیدگاه‌ها، از قرآن نمونه‌هایی می‌آورد که فرق بین شرک و مراسم شیعی را نشان دهد. سپس برای اینکه ثابت کند شفا خواستن از تربت شرک نیست به نقل یک گواه از قرآن می‌پردازد. «سوره نحل آیه ۷۱ [۶۹]: یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفا للناس ان فی ذالک لایه لقوم یتفکرون»

«در باره زنبور غسل می‌فرماید خارج می‌شود از بدن آن شربتی با رنگ‌های گوناگون که در آن شفا می‌باشد برای مردم و در این آیتی است برای متفکران[.]. اینک اگر ما از غسل شفا طلب کنیم برای اینکه خدا در آن شفا قرار داده ما مشرک می‌شویم و [...] این] دعوت بشرک میکند یا آنکه شفا خواستن جز توسل و توجه بخدا نیست و ماجراجویان بی‌خرد آنرا پیش خود تفسیر کرده تا دینداران را بخرافات نسبت دهند.»

او برای اینکه از بحث غسل در توجیه شفا خواستن از تربت استفاده کند، در شرح «طراری عجیبی» که «بیاد نویسندگان ماجراجو افتاده» از آنها نقل می‌کند: «شما می‌گوئید تربت امام شفای هر درد و امان از هر بلائی است پس بگوئید تمام بیمارستانها و داروخانه‌ها و دانشکده‌های طب و داروسازی را بچینند» و آن‌گاه «جواب این مغالطه» را اینگونه می‌دهد: «این بیهوده سرائی و یاوه گوئی برای آنستکه مورد استعمال این داروی الهی را شما نمی‌دانید!»

او می‌نویسد: «تمام داروهای الهی و توسلات بامور غیبی وقتی است که طبیعت و اسباب طبیعی که همه از کارخانه خدائی هستند و عمال قدرت حقتعالی هستند از کار بایستند و راه چاره جوئی از اسباب ظاهره کوتاه شود و معالجه اطباء و داروهای آنها بی فایده شود.» [آنگاه خدا یک راه امید ی بروی بندگان خود باز کرده که یکسره از خدا و اسباب غیبی مایوس نشوند و دل بطبیعت و آثار طبیعت یکسره نبندند و از خدای عالم و آفریدگار خود غافل نشوند.] [آنگاه این شفا جوئی گاهی مورد قبول شود با شرایطی که در برداشتن تربت و استعمال آن بکار رود.] والا اینطور نیست که خدای عالم با این آیه شریفه بخواهد جریان طبیعت را فلج کند و سنت محکمه طبیعت را بهم زند...»

بر پایه گفته خمینی؛ استعمال تربت تضمینی برای تسکین بیماری ندارد چون «این شفا جوئی گاهی مورد قبول [واقع] شود». و با اینکه ادعا می‌کند «اینطور نیست که خدای عالم با این آیه شریفه بخواهد جریان طبیعت را فلج کند» ولی اذعان دارد که «توسلات بامور غیبی وقتی است که طبیعت و اسباب طبیعی که همه از کارخانه خدائی هستند و عمال قدرت حقتعالی هستند از کار بایستند!»

چرا دستگاه عظیم "کارخانه خدائی" یکباره باید از کار ایستد؟! مگر چه مشکلی برای خداوند پیش خواهد آمد که از کنترل طبیعت عاجز ماند؟ این استدلال با خداوندی که خالق همه چیز است و هیچ چیز بدون اراده او صورت نمی‌گیرد در تضاد است. اما گویا این نکات دغدغه‌های نویسنده کشف‌الاسرار نیستند. منافع صنفی او مورد هجوم قرار گرفته و خدا در این میان نقش وسیله را بر او بازی می‌کند.

اگر همانطور که او جابجا در کتابش از خواننده می‌خواهد، خواننده "خرد" را به کار گیرد، چگونه می‌توان غسل را با خاک مقایسه کرد؟ غسل یک محصول طبیعی است که در اثر کار و فعالیت پیچیده زنبور غسل بدست می‌آید، در حالیکه از خاک آجر می‌سازند تا ساختمان‌ها را با آن بالا برند. کدام خردی غسل و خاک را برای تسکین بیماری با هم مقایسه می‌کند؟

او می‌پرسد: «مگر آثاری که در داروی داروخانه‌ها می‌بینیم از خود آنها است[؟]» و خود پاسخ می‌دهد «این آثاریست که خدای قادر عالم باین داروها داده». بنابراین «اگر خداپرستی بقوه توحیدی که دارد بگوید همان اثری را که خدا بداروها داده بعد از مایوس شدن از کارخانه طبیعت[.] خدای طبیعت بمشتمی خاک که خون مظلوم فداکاری در راه خدا بروی آن ریخته شده داده تا چشم آرزوی مردم را تا دم مرگ از خود نبرد و اگر خواست با آن داروی الهی شفا دهد و اگر نخواست مریض با یک دل پر محبت از خدای خود و یک چشم امیدوار به آینده جهان پیشگاه مقدس او رود...» ص ۴۲.

گویا نویسنده کشف‌الاسرار گمان می‌کرد اگر کسی واژه "خرد" را در گفتارش جار بزند و دیگران را به بی‌خردی متهم کند، خودبخود گفتار او خردمندانه و از روی عقل و منطق خواهد بود! وگرنه اگر قرار بر به کارگیری عقل باشد باید پرسید چرا خداوند یکباره تمام آثار شفا بخش داروها را از آنها سلب می‌کند تا بیمار به خوردن خاک پناه برد و اگر خدا خواست او را شفا دهد و اگر نخواست شفا ندهد؟!

وقتی کسی از غسل برای بهبود یک بیماری استفاده می‌کند، به دلیل مواد سرشاری است که در آن وجود دارد، اما کدام مواد مفید غذایی در خاک نهفته است؟ خمینی برای توجیه ادعای خود، نخست خواص طبیعی غسل را از آن می‌گیرد و سپس "آثار خدایی" در غسل و خاک تزیق می‌کند و آن دو را در ویتترین الهی در کنار هم برای تسکین بیماری قرار می‌دهد. با این حال تضمین نمی‌کند که "آثار خدایی" در خاک تربت، کار شفا را انجام دهد.

نکته ظریفی که در مورد خاک تربت و گفته خمینی در این مورد وجود دارد اینکه، مگر "خون مظلوم فداکار" چندصد هزار یا چند میلیون یا چند تریلیون متر مکعب بوده است که هر چه قدر از آن "خاک" برمی‌دارند هنوز به آن خون آغشته است و تا دنیا دنیاست آغشته خواهد ماند و اثر معجزه‌آسای خود را از دست نخواهد داد؟!

مقوله معجزه

نویسنده در صفحه ۴۵ کتاب خود در مورد معجزه می‌نویسد: «دلیل مضحک رسوائی آوردند که اگر معجزه درست بود پیغمبر ابن مکتوم را که کور بود شفا می‌داد و امیرالمؤمنین عقیل را»، و این پرسش را عنوان می‌کند: «آیا پیغمبری بیمعجزه صورت می‌گیرد؟» و برای اثبات گفته خویش، مار شدن عصای موسی را در قرآن مثال می‌آورد و از قول عیسی می‌نویسد: «من مرغ گلی را مرغ جاندار می‌کنم و کور مادرزاد را چشم می‌دهم و مردگان را زنده می‌کنم.»

سپس برای اثبات معجزه بودن قرآن، از سوره بنی اسرائیل آیه ۹۰ [۸۸] و از سوره هود آیه ۱۶ [۱۲] شاهد می آورد: «اینها میگویند قرآن را افترا بخدا بسته و این از خود او است[.] بگو شما هم ده سوره از پیش خود بیاورید و هر کس را میتوانید بیاری بخوانید اگر راست می گوئید و اگر قبول نکردند بدانید این نشانه ایست که با علم خدا نازل شده...» صفحه ۴۷.

نگارنده این سطور، معانی دو آیه فوق را از کودکی در هیئت نوباوگان و هیئت‌های شب جمعه و پای منبرها بارها می‌شنیدم و پیوسته در همان زمان‌ها به این فکر می‌کردم؛ مگر نثر قرآن چگونه نوشته شده که هیچ‌کس نمی‌تواند مانند آنرا بیاورد؟! بعدها هرچه بیشتر متن فارسی قرآن را با شاهنامه فردوسی مقایسه می‌کردم، بیشتر به نغز بودن، زیبایی و شیوایی نگارش شاهنامه پی‌میردم. بعدترها که با آثار نمایشنامه‌نویس نامدار، ویلیام شکسپیر و دیگر متن‌های ادبی آشنا شدم، بیشتر به این باور رسیدم که ادعای "ویژگی" قرآن ادعایی پوچ بیش نیست و نه تنها متن‌های زیادی در ادبیات جهان وجود دارد که بسیار زیباتر و شیواتر از قرآن نوشته شده است، بلکه زبان نگارش قرآن یک زبان محاوره‌ای و ابتدائی است.

همیشه می‌گویند برای درک عظمت و زیبایی کلام در قرآن باید آنرا به زبان عربی خواند. در حالیکه مثلن برای لذت بردن از متن "رومنو و ژولیت" شکسپیر، نیازی به دانستن زبان انگلیسی نیست. آن متن را به هر زبانی ترجمه کنند به همان اندازه لطیف و زیبا است.

آنچه از ترجمه دو آیه در سوره‌های بنی اسرائیل و هود برمی‌آید اینست که از همان زمان عده‌ای به وحی بودن قرآن باور نداشتند و آن سخنان را کلام خود محمد می‌دانستند و دقیقن از همین روی بود که چنین آیه‌هایی برای اثبات وجود ویژگی قرآن در آن وارد شد. درست مانند امروز که جنبش اعتراضی ولایت فقیه را از بن قبول ندارد ولی سوداگران مدام می‌خواهند خامنه‌ای را به امام زمام وصل کنند.

خمینی در پاسخ به ایرادی که در مورد ابن‌مکتوم و عقیل گرفته شده می‌نویسد: «اینکه می‌گوید چرا ابن‌مکتوم و عقیل را شفا ندادند و چون چنین چیزی نشد پس معجزه دروغ است حرفی است که اطفال خردسال نیز باید به آن بخندند و دین داران خردمند باید از آن گریه کنند».

«اکنون از کودکان کلاس اول سوال کنید که از نشدن یک قضیه یک مطلب کلی استفاده می‌شود مثلن اگر یک نفر نرفت پیش طیب برای معالجه باید بگوییم طب دروغ است والا مریضخانه‌ها و بیمارستان‌ها در عالم دروغ است زیرا اگر راست بود خوب فلان مریض که در خیابان افتاده رفته باشد مریض‌خانه[.] این بی‌خردان گمان کردند که اگر معجزه درست باشد باید پیغمبر و امام دور محله‌ها و برزن‌ها بگردند و بگویند معجزه می‌کنیم کرامت می‌کنیم مثل اینکه دوره گرد‌ها میگویند آب حوض میکشیم فرش می‌تکانیم».

آیت‌الله در این‌جا به عمد و یا به سهو فراموش می‌کند عبدالله بن ام‌مکتوم از اصحاب نزدیک پیامبر بود و محمد چند بار هنگام رفتن به جنگ‌ها او را به‌جای خود در مدینه گذاشت و حتی عبدالله در جنگ قادسیه شرکت جست. بنابراین عبدالله بن ام‌مکتوم هر کسی نبود که در کوچه پس‌کوچه‌های دورافتاده زندگی کند و محمد نیاز داشته باشد چون "آب حوض‌کش" در کوچه‌ها جار بزند تا او را بیابد و بینایی او را شفا دهد!

سخن آیت‌الله در مورد اینکه به نظر او اطفال خردسال باید به این موضوع به‌خندند مغلطه‌ای بیش نیست. زیرا مگر کودکان کلاس اول تا چه حد می‌توانند از مقوله‌ای که او، آن‌هم با آن انشای شکسته بسته عنوان می‌کند سر درآوردند که به آن پاسخ هم بدهند؟!

بحث غیب‌گویی

غیب‌گویی از دیگر مقوله‌هایی است که از روی اختلاف برداشت از قرآن در میان پیروان فرقه‌های اسلامی پدید آمده. آقای خمینی مخالفان را که به غیب‌گویی ایراد گرفته‌اند، جابه‌جا در متن کتاب "عوام‌فریب" و "ماجراجو" می‌خواند و در صفحه ۵۰ می‌نویسد: «این ماجراجویان یک دست و پای دیگری کردند در مقابل دینداران». گویی روشنفکران زمان دیندار نبودند و یا وهابیون از مذهب اسلام پیروی نمی‌کردند. او ادامه می‌دهد: «میگویند قرآن در چند جا میگوید خود پیغمبر غیب نمیداند پس چرا دینداران غیب گویی پیغمبر بلکه به امام نسبت می‌دهند؟»

و خود این‌گونه پاسخ می‌دهد: «دینداران نمیگویند که پیغمبر یا امام از پیش خود بی تعلیمات خدائی غیب میگویند[.] آنها هم بشری هستند که اگر راه تعلیمات عالم غیب به آنها بسته شود از غیب بی

خبرند و این آیه شریفه که میگوید پیغمبر بشری است که غیب نمیگوید همین معنی را گوشزد می کند و گرنه ما گواه داریم از قرآن خدا که با تعلیم خدائی پیغمبران بلکه غیر آنها غیبگویی میکردند و از امور پنهان و گذشته و آینده خبر میدادند».

وی سپس از سوره جن آیه ۲۶ نمونه می آورد: «خدا عالم بغیب است» [مطلع نمیکند بر غیب احدی را مگر آنهاست] که برای پیغمبری برگزیده که راهی برای آنها باز کند که مطلع شوند بر پیشینیان و کسانی که پس از آنها می آیند [یعنی از گذشته و آینده آنها خبردار کند].

نویسنده در ادامه ادله خود برای اثبات غیبگویی در صفحه ۵۱ کتاب کشف الاسرار از بین دانشمندان ایرانی ابوعلی سینا را برمیگزیند و از کتاب اشارات او می نویسد: «اگر بتو خبر رسید از عارفی که از غیب سخنی گفت و درست بود تصدیق کن او را و بر تو مشکل نباشد ایمان باو زیرا که برای این امر در جاده های طبیعت اسبابی است معلوم...»

اگر عارفی از غیب سخن گوید، چگونه انسان می تواند از درست بودن آن چیزی که هنوز رخ نداده مطمئن شود که آنرا تصدیق کند؟! با کدام خرد؟

می دانیم جن گیری، رمالی و دعانویسی که از زیر مجموعه های غیبگویی هستند، و امروز نیز در ردیف ابزار دولت دهم قرار گرفته اند، اما با مخالفت حکومت ولایت فقیه روبرو شد و جن گیران را به زندان انداختند. گویا تنها ولی فقیه حق استفاده از کمک جن ها را دارد.

دوگانه گی طرح مسایل در قرآن

هم وهابیون به قرآن استناد می کنند و هم شیعیان، و می شود گفت هر دو گروه می توانند حق داشته باشند، چون همانگونه که از معانی آیه ها بر می آید، مسئله غیب گویی در قرآن به صورت دوگانه مطرح شده. البته این تنها مورد تناقضگویی در قرآن نیست. قرآن پر است از مواردی که یکدیگر را نقض می کنند و گاه همین تناقضهاست که مسلمانها را به شاخه ها و تیره های مختلف تقسیم کرده است.

هر فرقه و گروهی، از قرآن آن چیزی را استنباط می کند که به باور و منافع خود نزدیکتر می بیند، و این خود شاهدی است بر اینکه چون محمد پیام های "الهام شده از سوی خداوند" را در یک فاصله زمان طولانی در مورد اتفاقات دوران زندگی خویش بیان کرده و کسی نبوده آنها را بنویسد و مرور کند و ایرادات آنها رفع نماید، بنابراین قرآن در زمان نگارش با تمام تناقضهای خود نگاشته شده است.

علم و اسلام

با این که آقای خمینی با علم مخالفت می ورزید و از همان آغاز قدرت گرفتن خود کوشش کرد دانشگاه های ایران را زیر عنوان "انقلاب فرهنگی" خلع دانش کند و امروز نیز آن نهضت همچنان ادامه دارد، اما تا آنجا که بشود از اکتشاف های علمی برای تبلیغ قدرت سود برد، از علم سخن به میان می آورند.

او می نویسد: «قدمهای بزرگی علم امروز برای آشکار کردن اسرار پنهان برداشته» [خوارق عادات معجزات کرامات بمغیبات که در نظر مادیین جزء افسانه ها بشمار می رفت در جهان امروز نزدیک بواضحات و فردای علم آنها از بدیهیات میکنند]. چیزهایی که امروز علماء روح اروپا بدان با کمال وجد و سرافرازی بخود می بالند اموری است که هزارو سیصدسال قبل از این پیغمبر اسلام و امامان شیعیان با صراحت لهنه بی تردید و شبه بجهان اعلان کردند...»

همیشه چنین بوده که با پدید آمدن هر نوع دانش جدیدی در اروپا، ملاها برای بهره برداری تبلیغاتی، یافته های تازه را آنقدر قدیم می دانستند که هزارو سیصدسال پیش در متون دینی آمده، ولی علم تازه بدان دست یافته است! و این داستان هنوز ادامه دارد. اگر یافته های نو بشری هزارو سیصدسال پیش در متون دینی آمده بوده، پس چرا دانش در عربستان و یا در دیگر کشورهای مسلمان ظهور نکرد و در اروپا طلوع کرد؟ چرا برق را یک عرب اختراع نکرد؟ همچنین تلفن را و هواپیما را و فضا پیما را، و چرا آنها که روی کره ماه پیاده شدند از متدینین اسلام که شب و روز قرآن را تفسیر می کنند نبودند؟ لاقال آنها باید به خوبی از درک آیه های قرآن برمی آمدند!

گنبد و بارگاه

از آنجا که روحانیت در کیش شیعی همیشه به دنبال ایجاد وسیله و یا حلقه ارتباطی بین مردم و خداوند هستند تا کار خویش را که عبارت از سازماندهی آن ارتباطهاست از دست ندهند، نویسنده کشف‌الاسرار در صدد دفاع از تمامی آن موارد برآمده است: تربت، استخاره، غیب‌گویی، معجزه، شرکت دادن امامان در سرنوشت بشر و احوال دنیا و ساختن گنبد و بارگاه بر قبر امامان و امامزاده‌ها که در نهایت به خود او ختم شد و از وی امام جدیدی ساخت که دست‌پخت عصر صد سال اخیر تاریخ ایران بود.

خمینی در توضیح گنبد و بارگاه (ص ۶۲) می‌نویسد: «اینطور از امور گرچه گواه و شاهی لازم ندارد، [همینکه خدا در قرآن از آنها نهی نکرد کفایت میکند در روا بون و مانع نداشتن].» از این جهت هیچکس برای ساختمان خانه خود و طرح ریزی عمارت و پارک خود نرفته ببیند چه دستوری در قرآن رسیده و قرآن هم در اینباب دستوری نداده. [بمجرد آنکه در دین از ساختمان جلوگیری نشده هر کس میتواند برای خود با هر نقشه که بخواهد ساختمانی درست کند].»

این سخن خمینی با سوره نحل آیه ۸۹ که می‌گوید «و کتاب را بر تو نازل کردیم در حالی که بیان کننده هر چیز است» همخوانی ندارد. همچنین این حرف او برای مثال با روایت امام باقر هم جور نیست: «خداوند تبارک و تعالی هیچ چیزی را که مسلمانان به آن محتاج باشند، فروگذار نکرده است مگر آنکه آنها را در قرآن، نازل فرمود و برای پیامبر(ص) بیان کرده است.»

اگر بخواهیم قرآن را که ملاک روحانیت است میزان قرار دهیم، مگر خداوند در قرآن دستور خاصی در مورد حجاب صادر کرده که ملاها اساس دین، و در واقع بقای خود را در پیچیدن بانوان در چندین متر پارچه سیاه می‌بینند؟ همان‌گونه که در قرآن در مورد طرح ریزی عمارت و ساختمان چیزی نیامده و هر کس میتواند برای خود با هر نقشه که بخواهد ساختمان درست کند، هیچ دستوری نیز در باره چگونگی حجاب بانوان و یا مدل موی پسران در قرآن وجود ندارد. بنابراین بمجرد آنکه در باب حجاب و مدل موی پسران چیزی در قرآن نیامده، پس بانوان می‌توانند هرگونه که دلشان خواست حجاب اختیار کنند و پسران هرگونه که دوست دارند موی خود را آرایش نمایند!

نویسنده کشف‌الاسرار که آیه‌ای مستقیم در توجیه گنبد و بارگاه‌ها در قرآن نیافته، در ادامه برای نتیجه‌گیری می‌نویسد: «با این وصف در این موضوع سفارش فرموده و ما آیه را با نشانی آن ذکر میکنیم تا راه گفتگو بسته شود.» [سوره حج آیه ۲۳، یعنی کسیکه شعارهای خدائی را [که] عبادت است احترام کند از پرهیزکاری قلب اوست].»

چنانکه ملاحظه می‌شود، هیچ نشانه‌ای در این آیه به چشم نمی‌خورد تا اشاره و یا سفارشی در مورد ساختن گنبد و بارگاه باشد. عبادت "شعارهای خدائی" هیچ ارتباطی به ساختن گنبد و بارگاه ندارد.

از حدود سال ۱۳۴۴ ه.خ که وهابی‌ها در حجاز به قدرت رسیدند، با شاخ و برگ‌هایی که شیعیان به دین اسلام داده بودند به مخالفت برخاستند. مورد اختلاف آنها چنانکه پیش از این اشاره شد، برداشت‌های گوناگون از آیات و احادیث است که یکی از آن موارد همین مسئله ساختن بارگاه بر قبر امامان بوده است.

به‌هر روی آنچه آنها را به مخالفت با یکدیگر برمی‌انگیخت، حضور در قدرت و روابط مادی زندگی بوده است. شیعیان که گنبد و بارگاه را به‌صورت یک منبع درآمد برای خود درآورده‌اند، حاضر نیستند آنها را از دست بدهند. آنچه در این رابطه در ایران آنزمان اتفاق افتاد، رویارویی نیروی روشنگر جامعه با نیروهای واپس‌گرای مذهبی بود.

مغایه: آخرین سلاح

نویسنده کشف‌الاسرار زیر عنوان "دست آویز معره گبران"، در باره دفن مرده‌ها می‌نویسد (ص ۶۵): «یک دست آویز مضحک این معره گیرها آنستکه در اخبار وارد شده که چهار انگشت قبر ما را از زمین بلند کنید.» [می‌گوید این چهار انگشت بلند کردن و آب پاشیدن هم برای آنست که مساوی زمین شود. سپس پاسخ را در چند شماره دسته‌بندی می‌کند:

«۱- این همه جوش و خروش شما و یخه پاره کردن و معرکه گرفتن برای اینست که چرا مردم امر امام را که گفته چهار انگشت قبر بلند باشد اطاعت نکردند.» [خوب اگر شما همچو مسلمان پاک دینداری هستید که برای امر امام سینه چاک می‌زنید چرا برای اینهمه معصیتها که در مرکز شیعه تهران می

شود هیچ کلمه ای نمی گوئید[؟] خوب بود یک کلمه هم از کشف حجاب ننگین مجلسهای رقص استخرهای شنا دخترها و پسرهای جوان شرب مسکرات معاملات ربوی بانکها و شرکتها بنویسید.[اینها که علاوه بر اخبار قرآن هم حکم خود را در باره آنها کرده پس معلوم میشود منظور دیگری در کار است».

نخست اینکه سخن نویسنده کشف الاسرار در مورد کشف حجاب و بهره بانکی و سکوت نویسنده منتقد در مورد آنها مطلقن از حقیقت به دور است! حکمی زاده در همان ابتدای جزوه خود در مورد قوه عمل مردم می نویسد: «اگر توده راستی چیزی را بخواهد دولت چکاره است، رضاشاه با همه نیرو و نفوذش خواست یک چادر دست و پاگیر را از ایران بردارد نتوانست...» گرچه نویسنده منتقد چادر را "دستوپاگیر" خوانده، اما حقیقتی را گفته و آن اینکه رضا خان نتوانست با کشف حجاب چادر را از سر زنان باورمند بردارد.

در مورد بهره بانکی حکمی زاده در صفحه ۳۰ جزوه خود آورده: «شما از قرآن آیه می آورید که تنزل پول حرام است کسی گوش نمی دهد ولی اگر پیرزنی بگوید من در خواب دیده ام که دادن مالیات یا خدمت سربازی حرام است بر خود من که نویسنده این نامه هستم اثر خواهد کرد».

همچنین در مورد رشوه خواری در جزوه حکمی زاده آمده: «این همه مردم از رشوه خواری فریاد می زنند ولی می بینیم همانها هنگامی که به اداره می روند پیش از آنکه کارمند مربوط سخنی بگوید به زبان بی زبانی می فهمانند که ما برای دادن (حق و حساب) حاضریم».

مبحث امامت

شاید هیچ بحثی در اسلام به اندازه مبحث امامت مورد اختلاف و باعث کشمکش فرقه های مختلف اسلامی نبوده است. البته بی دلیل هم نیست، چون امامت باعث بهره برداری عده ای که خود را نایب امام معرفی می کنند می شود و گروه های دیگر با آن مخالفت می ورزند. بر پایه همین امامت است که روحانیت در کشور ما دارد به زیست خود ادامه می دهد. اگر موضوع امامت در شیعی گری مطرح نمی شد، طلبه ها و روحانیون هم که درصد قابل توجهی از جمعیت کشور را تشکیل می دهند، در تولید ملی سهیم شده و برای پیشبرد کشور مفید واقع می شدند.

از همین روی خمینی گفتار دوم از کتاب کشف الاسرار را با ایرادی که به امامت گرفته شده آغاز می کند: «اگر امامت اصل چهارم از اصول مذهب است و اگر چنانچه مفسرین گفته اند بیشتر آیات قرآن ناظر بامامت اند چرا خدا چنین اصل مهم را یک بار هم در قرآن صریح نگفت که اینهمه نزاع و خونریزی بر سر اینکار پیدا نشود».

روح الله خمینی که در حقیقت در این کتاب دعوی حکومت اسلامی دارد، به جای پرداختن به پاسخ پرسش، نخست مخالفان را از دم تیغ ادبیات شیوای خود می گذراند و سپس می نویسد: «اینک ما قبل از جواب اساسی از [به] این پرسش خود را نیازمند میدانیم بیک نظر بطور کلی در باره امامت[،] و از خرد می خواهیم تا ببینیم امامت را عقل که فرستاده نزدیک خدا است یکی از اصول مسلمه دین بشمار می آورد و لازم میدانند که خدای جهان که کارهایش همه بر اساس خرد بنا نهاده شده این اصل را گوشزد بشر کند یا نه.»

او پس از سه چهار صفحه مقدمه و از هر دری نوشتن، عالم را به کارخانه ای با پنجاه نفر کارمند و یا سرپرست خانواده با ده نفر عائله تشبیه می کند که وقتی می خواهند دو ماه به مسافرت بروند سرپرستی برای کارمندان و یا افراد خانواده می گمارند. پس «پیغمبر اسلام که هزاران قانونهای بزرگ آسمانی و دستورات محکم الهی آورده و یک نظام بزرگ خردمندان و یک حکومت خدائی عادلانه برپا کرده می خواهد از میان آنها برای همیشه برود و خیانتکاران و منافقانرا که در سی چهل سال با آنها معاشرت می کرده می شناسد...» صفحه ۱۰۸.

و خلاصه خدایی که دنیایی با چنین عظمتی آفریده، از عقل به دور است کسی را برای مواظبت از "دستورات محکم" خود در نظر نگرفته باشد بنابراین: «امامت یک اصل مسلمی است در اسلام که خدا تعیین کرده چه در قرآن اسم برده باشد یا فرضا نبرده باشد!»

اگر دستورات الهی آنچنان "محکم" و "خردمندانه" است که خمینی در کشف الاسرار نوشته، پس چه نیازی به نگهبانی از آنهاست؟ در اینجا این پرسش نیز مطرح می شود که اگر همه کسانی که سی چهل سال به پیامبر و پیشبرد هدفهای او و دین او کمک کردند، به گفته خمینی یک مشت منافق و

خیانت‌کار از آب درآمدند، پس چه تضمینی وجود دارد انسان‌های دیگری که همچون آن‌ها جایز‌الخطا هستند بتوانند به‌درستی از دین او محافظت کنند؟

با این‌که در قرآن نشانی از امامت وجود ندارد، اما نویسندگان به آیه ۶۲ [۵۹] از سوره نساء متوسل می‌شود:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ». [خدایتعالی بتمام مؤمنین واجب نموده اطاعت خود و اطاعت پیغمبر خود و اطاعت صاحبان امر را...] او از خود بر معنی آیه می‌افزاید و ادعا می‌کند که «خدایتعالی در این آیه تشکیل حکومت اسلامی را داده است...» صفحه ۱۰۹. و برای این‌که بگوید "صاحبان امر" همان امامان هستند چند صفحه دیگر را سیاه می‌کند و پس از آن به "گفتار شیعه در باب امامت" می‌پردازد و وعده می‌دهد در صفحات آینده ثابت کند «که پیغمبر اسلام تعیین امام کرده و آن علی بن ابی‌طالب است».

برای خمینی کافی است که امامت علی را ثابت کند، زیرا ولایت ملایان بجای امام حق مسلم روحانیت می‌باشد که بحثی در آن نیست! نویسندگان که صفحات زیادی برای اثبات امامت سیاه می‌کند، بالاخره از کوره در می‌رود که امامت اصل مسلم اسلام است، «چه در قرآن اسم برده باشد یا فرضا برده باشد»!

او با طعنه در پاسخ به این‌که «چرا خدا اسم امام را با نمره شناسنامه ذکر نکرده تا خلافت برداشته شود و این همه خونریزی نشود» می‌نویسد: «... اگر امامت یک دروغ است چرا خدا دروغ بودن آنرا اعلان نکرد تا خلافت برداشته شود و این همه خونریزی نشود»؟

این نیز از همان موارد مغلطه است. باید پرسید امامتی که در آن زمان هرگز وجود خارجی نداشته چگونه خداوند می‌توانست دروغ بودن چیزی را که هنوز توسط ملاهای شیعی ابداع نشده بود در کتاب خود اعلام کند؟! لایذ خداوند باید در کتاب خود می‌آورد که اگر روزی فرقه‌ای به نام شیعه از دین اسلام بیرون آمد و روحانیت آن فرقه خواستند برای خود امام تعیین کنند و با تاسی به امامت، خود را جانشین امام اعلام کنند، از گمراهان و دروغ‌گویانند! کسی که خود چنین سخن بوجی می‌گوید، منتقدین را به یاوه‌گویی متهم کند.

دلیل دوم او برای امامت: «قرآن کتاب دعوت بدینداری در مقابل بیدینی است و در حقیقت این کتاب بزرگ آسمانی برای در هم شکستن آراء و عقاید فاسد جاهلیت آمده و چنین کتابی نباید بجزئیات پردازد...»

بالاخره ما متوجه نشدیم قرآن آنچنان‌که در متن آن آمده شامل تمام چیزهای دنیوی و اخروی می‌شود یا خیر! و چگونه ممکن است گفته فوق را با ادعای پیشین خمینی در همین کتاب متناقض ندانست. خداوندی که حتی تکلیف گمرک و ثبت و کلیه جزئیات احتیاج بشر را در قرآن تعیین کرده، چگونه "امامت" که یکی از ارکان دین به‌شمار می‌رود، آنقدر به‌نظرش بی‌اهمیت بوده که در کتابش از آن یاد نکند؟!

دلیل سوم: «فرضا در قرآن اسم امامرا هم تعیین می‌کرد.» [از کجا که خلاف بین مسلمانها واقع نمیشد؟!] آنهائیکه سالها در طمع ریاست خود را بدین پیغمبر چسبانده بودند و دسته بندیها میکردند ممکن نبود بگفته قرآن از کار خود دست بردارند با هر حيله بود کار خود را انجام میداند...»

شما هر برهانی بیاورید، این جماعت مغلطه تازه‌ای پیش می‌کشند، حتی اگر کوچکترین امکانی برای وقوع آن نباشد. اینطور که خمینی می‌گوید؛ تمام کسانی‌که اطراف پیامبر جمع شده و به او و دین او خدمت می‌کردند، همه حيله‌گرانی بودند به‌دنبال قدرت، و منتظر بودند پیامبر سرش را زمین بگذارد تا آن‌ها برخلاف دستورات قرآن وارد صحنه شوند. پس یاران وفادار پیامبر که در جنگ‌ها کنار او بودند چه شدند و کجا رفتند؟

دلیل چهارم: «ممکن بود در صورتیکه امامرا در قرآن ثبت میکردند آنهائیکه جز برای دنیا و ریاست با اسلام و قرآن سروکار نداشتند و قرآنرا وسیله اجراء نیات فاسد خود کرده بودند.» [آن آیات را از قرآن بردارند و کتاب آسمانیرا تحریف کنند...»

در قرآن مطالب زیادی آمده که به نفع عده ای نیست، به ویژه آیاتی که در باره مشرکین و مخالفین پیامبر نوشته شده. پس چگونه آنها نتوانستند آن آیات را از قرآن حذف کنند؟ علاوه بر این، مگر مسلمانان یکی از دلایل معجزه بودن قرآن را عدم تحریف آن نمی دانند؟ اگر آنچنان که خمینی فرض می کند هر کس می توانست در آن دست ببرد، پس دلیل معجزه بودن قرآن از میان می رفت!

دلیل پنجم: «فرضا که هیچیک از این امور نمی شد باز خلاف از بین مسلمانها بر نمیخواست زیرا ممکن بود آن حزب ریاست خواه که از کار خود ممکن نبود دست بردارند فوراً یک حدیث پیغمبر اسلام نسبت دهند که نزدیک رحلت گفته...».

مرغ یک پا دارد و تنها ملاحا هستند که می توانند کلام خدا را تفسیر کنند، حتی اگر خداوند در کتابش سخنی از آن مقوله نگفته باشد. البته اگر خمینی امروز زنده بود می دید نهضتش چنان پیشرفت کرده که دیگر نیازی به جعل حدیث و نسبت دادن آن به پیامبر هم ندارند. یک روحانی نما روز جمعه می رود پشت تریبون نماز جمعه و مستقیم از طرف خدا سیاست کشور را رقم می زند.

نقش روحانیت

حال که نویسنده کشف الاسرار با دلایل محکم فوق! امامت را به اثبات رساند، به سراغ نایب امام می رود و گفتار سوم را در باره "روحانیت" با این پرسش آغاز می کند: «اینکه میگویند مجتهد در زمان غیبت نایب امام است راست است یا نه؟» اگر راست است حدودش چیست؟ آیا حکومت و ولایت در آن هست یا نه؟» اغلب پرسشهایی که خمینی بصورت مسئله مطرح می کند، پرسشهایی هستند که حکمی زاده در جزوه اش برای جماعت فقها مطرح کرده است.

خمینی وارد مرحله ای می شود تا راه حکومت آینده خود را هموار سازد. پس به زمان سلطنت پهلوی و وکلای مجلس و حدود اختیارات آنها و انتخابات می پردازد و چنین می نویسد: «از احکام روشن عقل که هیچکس انکار آنرا نمیتواند بکند آنستکه در میانه بشر قانون و حکومت لازم است [...] و آنچه عقل خداداده حکم میکند آنستکه تأسیس حکومت بطوری که بر مردم بحکم خرد لازم باشد متابعت و پیروی از آن کسی روا و بجا است که مالک همه چیز مردم باشد و هر تصرفی در آنها بکند [...] و چنین شخصی که تصرف و ولایتش در تمام بشر بحکم خرد نافذ و درست است خدای عالم است...»

تا اینجا او تمام تلاش خود را بکار می برد تا عقل و خرد را دستمایه ای برای حکومت ملاحا بر روی زمین قرار دهد. حکومتی که "به حکم خرد! مالک همه چیز مردم باشد!" و هر تصرفی را که دلش خواست در جان و مال و ناموس مردم اعمال کند و همه به حکم عقل!

سپس او سعی می کند تا قدرت را از خدا در آسمان به امام بر روی زمین منتقل کند: «اگر خدا بکسی حکومت داد و حکم او را بتوسط گفته پیغمبر لازمه الاطاعه دانست بر بشر نیز لازمست از آن اطاعت کنند و غیر از خدا و یا آنکه خدا تعیین کرده هیچ حکمی را بشر نباید بپذیرد و جهت هم ندارد که بپذیرد».

این زمینه چینی های خمینی از روی نقشه ای حساب شده برمی آید. چون امامان که همگی از دار دنیا رفته و شیعیان منتظر مهدی موعود هستند و به گفته او: «حکم گذاران هم بشری هستند مثل خود او [،] شهوت و غضب دارند شیطنت و خدعه دارند منافع شخصی خود را می خواهند [...] و از چنین بشری کسی توقع ندارد که احکامش بمصالح عامه باشد...» صفحه ۱۸۲.

پس چه کسی در این میان شایسته انجام حکم الهی بر روی زمین است؟ ملاحا که نایب امام هستند و در غیاب امام مالک جان، مال و ناموس مردم می باشند! خمینی سپس برای محکم کاری و صدق گفته های خویش در مورد "حکومت الهی" چند آیه از سوره مائده گواه می آورد. ظاهر او نیازی به آوردن ترجمه فارسی آن آیه ها ندیده و به ذکر همان عربی آنها اکتفا کرده. شاید به نظر او اگر مردم معنی آیه ها را ندانند بهتر هم باشد، زیرا او می تواند نتیجه دلخواه خود را از آیه ها به دست دهد.

ما در اینجا ترجمه آیه ۴۹ را با هم مرور می کنیم: «و میان آنان بر طبق آنچه خدا نازل کرده است داوری کن، و از هواهای نفسانی آنان پیروی مکن، و از آنان برحذر باش که مبادا تو را از بخشی از آنچه خدا به سویت نازل کرده است، منحرف کنند. پس اگر [از داوری حکیمانها] روی گردانند، بدان که خدا می خواهد آنان را به سبب پاره ای از گناهانشان مجازات کند؛ و مسلماً بسیاری از مردم فاسق اند.» [تأکید از مترجم]

ترجمه بالا از پایگاه اطلاعات رسانی حسین انصاریان که در دنیای بگرویند استادان دانشگاه، پیشوند "حضرت استاد" را به نام او بسته‌اند نقل شده. حال آیا می‌توان گفت که متن این آیه از شاهکارهای ادبیات جهان به‌شمار می‌رود و آنچنان شیوا نوشته شده که هیچکس نمی‌تواند مثل آنرا بیاورد؟! نارسائی آن تا حدی است که مترجم مجبور شده برای روشن شدن کلام، "از داوری حکیمانه" را به آن بیفزاید و آنرا در قلاب [] بنویسد تا خواننده منظور آیه را درک کند.

برای آنکه خواننده تصور نکند اشکال از حضرت استاد حسین انصاریان است که نتوانسته از عهده ترجمه کلام قرآن برآید، ترجمه دیگری از ناصر مکارم از وبسایت "قرآن الشیعه" به دست می‌دهیم: «و در میان آنها [= اهل کتاب]، طبق آنچه خداوند نازل کرده، داوری کن! و از هوسهای آنان پیروی مکن! و از آنها برحذر باش، مبادا تو را از بعضی احکامی که خدا بر تو نازل کرده، منحرف سازند! و اگر آنها [از حکم و داوری تو]، روی گردانند، بدان که خداوند می‌خواهد آنان را بخاطر پاره‌ای از گناهانشان مجازات کند؛ و بسیاری از مردم فاسقند.» [تأکید از مترجم]

بنظر می‌رسد مشکلی در متن عربی وجود دارد که مترجم را برای رساندن معنی مورد نظر مجبور به توضیح اضافی می‌کند و این توضیحات در سراسر ترجمه قرآن به‌وفور به چشم می‌خورند. برای ناصر مکارم حتی واژه "انها" نیاز به توضیح داشته است که منظور از آنها چه کسانی هستند.

نکته برجسته‌ای که در پایان این آیه گفته شده، فاسق خواندن بسیاری از مردم است! در واژه‌نامه دهخدا "فاسق" بمعنای زناکار، تبه‌کار، فاجر و ناراست‌کردار آمده. آیا بسیاری از مردم زناکارند؟ تبه‌کارند، فاجر و یا ناراست‌کردار؟

خمینی پس از آنکه از ذکر فارسی آیه‌ها شانه خالی می‌کند، می‌نویسد: «اگر بخواهیم آیاتی که عموماً حکم را مخصوص بخدا کرده بشمریم سخن طولانی و دامنه دار می‌شود.» [اینجا باز از همه این چیزها می‌گذریم و از خرد می‌پرسیم که آیا خدائیکه اینجهانرا با این نظم و ترتیب بدیع از روی حکمت و صلاح خلق کرده و خود بشر را میشناخته که چه موجود عجیبی است که در هر یک هوای سلطنت همه جهانست و ...] پس نتیجه می‌گیرد «کسی جز خدا حق حکومت بر کسی ندارد و بحکم عقل باید خود برای مردم حکومت تشکیل دهد و قانون وضع کند».

او دوباره برای باز کردن دست خود و شرکا در جهت تصاحب حکومت از جانب خدا و مالکیت بر حقوق مردم و جان و مال و ناموس آنها، دورخیز دیگری می‌کند که چه کسی باید حکومت خدا را بر روی زمین تشکیل دهد: «ما که می‌گوئیم حکومت و ولایت در این زمان با فقها است [،] نمی‌خواهیم بگوئیم فقیه هم شاه و هم وزیر و هم نظامی و هم سپور است [،] بلکه می‌گوئیم [...] اگر مجلسی از مجتهدین دیندار که هم احکام خدا را بدانند و هم عادل باشند [...] تشکیل شود و انتخاب یکنفر سلطان عادل کنند که از قانونهای خدائی تخلف نکند [...] و همینطور اگر مجلس شورای این مملکت از فقهاء دیندار تشکیل شود یا بنظارت آنها باشد چنانچه قانون هم همین را می‌گوید بکجای عالم برخورد میکند؟»

چنین حکومتی که آرزوی دیرین خمینی بود و بالاخره آنرا در ایران پیاده کرد به کجای عالم برخورد کرد! تمام استدلال خمینی برای این‌که فقها مجلس را در دست گیرند و در امور کشور دخالت داشته باشند در نهایت به‌این خلاصه می‌شود که "به‌کجای عالم برمی‌خورد!" آن زمان که خمینی به انتخاب یک "سلطان عادل" رضایت داده بود که از قانونهای خدائی تخلف نکند، هرگز فکرش را هم نمی‌کرد که یک روز نه تنها سلطان، بلکه امام نیز بشود.

باید از این آقایان فقها پرسید مگر "فقها" بشر نیستند و به گفته خمینی مگر "خدا نمی‌داند بشر چه موجود عجیبی است؟" پس فقها چه مزیتی بر مردم عادی دارند و چه تضمینی وجود دارد که آنها مال‌پرست و شهوت‌پرست نباشند، دروغ نگویند، دزدی و شیطنت نکنند، خدعه را چراغ راه خود قرار ندهند و بالاخره به‌دنبال منافع خویش نباشند؟ آیا فقها مافوق بشر هستند؟

خمینی در صفحه ۲۰۸ کشف‌الاسرار امتیاز دیگری برای خود و دیگر فقها در نظر می‌گیرد و در باره شغل روحانی می‌نویسد: «روحانی نباید بشغل دیگری غیر از روحانیت که بسط توحید و تقوی و پخش و تعلیم قانونهای آسمانی و تهذیب اخلاق توده است بپردازد».

در طول ۳۲ سال حکومت ولایت‌فقیه که جامعه ما به‌معنای واقعی کلمه در فساد غوطه‌ور شده است، دیدیم روحانیون چگونه توحید و تقوی و تعلیم قانونهای آسمانی و از همه مهمتر اخلاق را در جامعه

بخش کردند! تا جایی که امروزه مشکل اصلی در جامعه ایران بی‌اخلاقی است و مردم از دین روی‌گردان شده‌اند.

پس از اینکه خمینی تکلیف شغل روحانی را تعیین می‌کند، وظیفه مردم و دولت را در قبال ملایان در کشف‌الاسرار ترسیم می‌نماید: «وظیفه مردم خصوصا دولت آنست که در بسط نفوذ آنان جدیت و کوشش کنند که با این قوه حفظ استقلال مملکت و عظمت کشور در مقابل سیاستهای خارجی و حفظ امنیت و آرامش در داخل کشور بهتر و بالاتر از هر قوه می‌توان کرد و ما بعد از این ثابت می‌کنیم که ارتش کشور نیز باید در تحت نفوذ روحانیت باشد تا از آن بتوان نتیجه‌های روشن پرقیمت گرفت...»

کشف‌الاسرار مانیفست خمینی است برای بنیان حکومت ایده‌آلش که در آن حتی تکلیف ارتش کشور نیز مشخص و به ملاحا سپرده شده است.

نگارنده این سطور در زمان انقلاب از وجود کتابی به نام کشف‌الاسرار بی‌اطلاع بود. من در شگفتم آن ایرانی‌های تحصیل‌کرده خارج از کشور که در فرانسه دور او را گرفتند و وی را تا تهران همراهی کردند، آیا این کتاب را نخوانده بودند و نمی‌دانستند خمینی کیست و چگونه می‌اندیشد؟!

بخش‌های متعددی از کشف‌الاسرار رونویسی و نقل قول از نظریات و عقاید دانشمندان یونانی، و علامه مجلسی و شیخ صدوق (همین ابن بابویه خودمان) و دیگران است. آنچه که از متن کتاب در این نوشتار آمد، دقیقن با متن اصلی مطابق است و چنانچه خواننده به دلیل عدم رعایت قواعد دستوری و انشا بد متن گرفته شده از کتاب دچار سرگیجه شده باشد، با اینجانب همدرد است.

نگارنده این سطور احساس می‌کند تا مدتی نباید واژه‌های خرد و عقل را به کار گیرد، زیرا در کشف‌الاسرار آن‌چنان از این دو واژه به عنوان نردبانی در جهت بسط جهالت و تحمیق افکار توده استفاده شده که تنفری از این دو واژه در اینجانب پدید آمده است.

<http://radiokoocheh.com/article/106777>